

متن پرسش

سلام: توی یه جلسه بودم و داشتم از روی صحبت‌های شما و کتاب معاد شما، شفاعت رو توضیح می‌دادم، یه نفر پرسید ۱. اگه عشق و علاقه ای به امام معصوم که موجب تغییر مبادی بشه، عامل ایجاد شفاعت میشه پس حر بن یزید ریاحی چرا محبتش به فاطمه زهرا باعث نشد جلوی امام حسین رو بگیره؟ ۲. چی باید پیش بیاد که یک نفر مثل حر یا رسول ترک بشه؟ بعضی از شرابخوارها هم به اهل بیت محبت دارن و در محرم شراب نمیخورن. چرا اینا مثل رسول ترک، یکدفعه بر نمی‌گردند و محبتشون به اهل بیت (ع) در این دنیا باعث تغییر مسیرشون نمیشه؟ ۳. چطور بستن راه بر امام حسین (ع) سبب حبط اعمال حر نشد و حر توفیق توبه پیدا کرد ولی برخی با وجود ارادت به اهل بیت (ع) توفیق توبه پیدا نمی‌کنند؟

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: حرّ به عنوان یک نظامی لشکر به اصطلاح اسلام در آن زمان به کلی در جریان امر نبود، و آرام‌آرام با آن خطبه‌ی مشهور حضرت که فرمودند: «إِنَّ النَّاسَ عَبِيدُ الدُّنْيَا وَ الدُّنْيَا لَعَقٌّ عَلَى السِّنْتِهِمْ يَحُوطُونَهُ مَا دَرَّتْ مَعَائِشُهُمْ فَإِذَا مُحْصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدَّيَّانُونَ»؛ به راستی که مردم بنده دنیا هستند و دین لقلقه زبان آنهاست، تا جایی که دین وسیله زندگی آنهاست، دین دارند و چون در معرض امتحان قرار گیرند، دینداران کم می‌شوند. و ادامه دادند آیا مگر نمی‌بینید که به حق عمل نمی‌شود و باطل به جای حق مورد احترام است؟ این‌جا بود که آرام‌آرام به جهت آن نورانیتی که محبت حضرت زهراى مرضیه «سلام‌الله‌علیها» در او ایجاد کرده بود متوجه‌ی دامی بود که عبیدالله برای او قرار داده بود. لذا ابتدا تلاش کرد تا کار به مقاتله با امام حسین «علیه‌السلام» نکشد [۱]، ولی وقتی از این قضیه مأیوس شد، آن اقدام بزرگ را که بی‌نهایت کار بزرگی بود؛ انجام داد، در آن حدّ که از صحنه کنار نکشید، بلکه وارد جبهه‌ی حضرت سیدالشهداء «علیه‌السلام» شد در حالی که یقین داشت کارش به شهادت ختم می‌شود. و این در آن شرایط برای کسی که نه با فرهنگ اهل‌البیت «علیهم‌السلام» آشنایی لازم را دارد و نه از جریان یزید باخبر است، کار فوق‌العاده‌ای است که در عرض چند روز به زیباترین شکل، جبهه‌ی حق و باطل را در آن حدّ تشخیص دهد که حاضر باشد در وفاداری نسبت به جبهه‌ی حق تا مرز شهادت به میان آید. امام حسین (ع) پیکرش را به خیمه گاه منتقل کرده، مقابل ابا عبدالله گذاشتند، در حالی که حرّ آخرین نفسهای زندگی را می‌کشید، حضرت خم شد و چهره اش را از گرد و غبار پاک کرد و فرمود: أَنْتَ الْحُرُّ كَمَا سَمَّيْتِكَ أُمَّكَ حُرّاً فِي الدُّنْيَا

وَالْأَخِرَةَ. تو حر و آزاده‌ای همان گونه که مادرت بر تو نام نهاد، تو در دنیا و آخرت حر و آزاده ای. سپس امام (ع) سر حر را که زخمی شده بود با دستمالی بست

موفق باشید

[۱] - بین امام حسین (علیه السلام) و عمرسعد گفتگوهایی شد. حر شاهد بود که عمرسعد، هیچ یک از خواست های امام حسین (علیه السلام) را نپذیرفت. نزد عمرسعد آمد و گفت: بنا داری با این مرد بجنگی؟! ابن سعد گفت: آری، با او جنگی خواهم کرد که کمترین اثر آن، جدا شدن سرها از بدن ها و قلم شدن دستها باشد.

حر گفت: آیا حاضر نیستی هیچ یک از خواست های امام حسین (علیه السلام) را بپذیری تا اینکه کار به مسالمت و صلح خاتمه یابد. عمرسعد گفت: اگر کار به دست من بود چنین می کردم ولی امیر تو، عبیدالله بن زیاد، به این امر راضی نخواهد شد.

حر از نتیجه این گفتگو بسیار ناراحت و نگران شد و به محل استقرار خود برگشت. یکی از عشیره او به نام قره بن قیس که در کنار او مستقر بود می گوید: حر به من گفت: قره، اسب خود را آب داده ای. گفتم: نه، گفت: نمی خواهی او را آب بدهی؟ گفتم: چرا.

قره می گوید: سخنان حر چنان بود که فهمیدم گویا، حر می خواهد از جنگ کناره گیرد و نمی خواهد من به حال او آگاه شوم. گویا، نگران بود که در حق او سعایت کنم. بخدا قسم، اگر مرا از قصد خودآگاه کرده بود. من هم به راه او می رفتم و به حسین (علیه السلام) می پیوستم.

بهرحال، کم کم حر از مکان اصلی خود دور شد و اندک اندک به لشکرگاه امام حسین (علیه السلام) نزدیک می شد. یکی از مهاجرین اوس به او گفت: ای حر می خواهی چه کنی، می خواهی به لشکر امام حسین (علیه السلام) حمله کنی؟! حر به او پاسخی نداد. اما کم کم بدن حر به لرزه افتاد، آن مهاجر اوسی نزد حر آمد و گفت: حر تو ما را به شک و تردید انداخته ای، بخدا قسم، در هیچ جنگی ترا با این حال ندیده بودم. اگر از من می پرسیدند که شجاع ترین مردم کوفه کیست، تنها از تو نام می بردم این لرزه چیست که بر اندام تو افتاده است؟! حر گفت: بخدا قسم که من خود را میان بهشت و جهنم می بینم. به خدا سوگند که جز بهشت را اختیار نخواهم کرد. هرچند پاره پاره شوم و به آتش بسوزم.